باشگاه اندیشه چهارشنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۹۸

هیلدگاردِ بینگن در یک نگاه

هیلدگارد، راهبه ای ملتزم به آداب رهبانیت، عارفه ای مشهور در جهان مسیحیت و از نویسندگان برجسته قرون وسطا به شمار می رود. از نکات قابل توجه در دوران او رونق صومعه ها، اعم از صومعه های زنانه و مردانه است. در آن زمان صومعه تنها جایی بود که زنان می توانستند در آن درس بخوانند، در زمانی که زنان اندکی می نوشتند، او آثار زیادی، از الهیات گرفته تا آثار شهودی، پزشکی، موسیقی، اجتماعی و نمایش نامه نویسی پدید آورد. وی در عصر خود مورد احترام اسقف ها، پاپ ها و پادشاهان بود. در عالم مسیحیت او نخستین وی نخستین زنی است که نوشته های علمی اش هنوز باقی است. وی در زمینه موسیقی و کشف و شهود و الهیات و دین آثاری از خود به جای گذاشته است.
هیلگارد بیش از صد نامه به امپراتورها، پاپ ها، اسقف ها، راهبه ها و اشراف نوشت. از او هفتاد شعر و نُه کتاب بر جای مانده است. نقش او به عنوان یک راهبه واقعی و تأثیرگذار و درگیری اش با راهبان مرد و پاپ و حتی امپراتور قابل توجه و چشم گیر است. وی همچنین ریاست صومعه زنان جامعه بندیکت را بر عهده داشت.

زندگی شخصی و عرفانی

قدّیس هیلدگارد بینگن (Hildegard ofBingen 1179-1098) از عرفای مشهور کاتولیک قرن 12م است. هیلدگارد در خانواده ای نجیب به دنیا آمد و از امتیازاتی همچون ثروت، عضویت در خانواده ای بزرگ و همدل و دست یابی آسان به قدرت سیاسی و کلیسایی برخوردار بود.
هیلدگارد در هشت سالگی به عنوان عُشریه برای خدا در نظر گرفته شد و در گوشه عزلتِ جاتا (Juta)، یکی از راهبه های «بینگن»، جای گرفت و شاگرد او شد و از او خواندن کتاب مقدّس لاتینی، به ویژه مزامیر، و نیز مناجات به شیوه زاهدانه را آموخت. در این هنگام، زنان دیگر به جاتا و هیلدگارد پیوستند و گوشه عزلت، صومعه ای شد که قواعد «بندیکتین» (Benedictine) را اظهار می کرد.
از هیلدگارد تا سال 1236م (38 سالگی) یعنی هنگام مرگ جاتا، که وی به عنوان رئیس صومعه برگزیده شد و سپس به بسط آن پرداخت، خبری در دست نیست. پنج سال بعد، او ندای پیش گویی را دریافت داشت و سرانجام، او را به سرودن شناخت راه های خدا ره نمود و عازم مأموریت عمومی شد.
در سال 1141 با شهودی قوی و جذّاب مبنی بر اینکه آنچه را می بیند یا می شنود یادداشت کند، مواجه شد. این آغاز بزرگ ترین اثر الهیّاتی هیلدگارد به نام شناخت راه ها2بود که ولمرِ راهب3و راهبه ای به نام ریچاردز ون استد (Richardis Von Stade) او را در ساخت این اثر یاری کردند.
نام هیلدگارد سرانجام به نواحی پاپ اگنیز (Eugenius) سوم که سرپرستی شورای اسقف ها را در سال 1147ـ1148 بر عهده داشت، رسید. در سال 1147 بخشی از این کتاب را نزد وی فرستادند و او آن را برای اسقف های خود خواند و اعلام کرد که این اثر دارای روح الهی است و آن را تأیید کرد و رسماً بر آن صحّه نهاد و اجازه داد که هیلدگارد مکاشفاتش را بازبینی کرده، بسط دهد. این موضوع به او برای ادامه کارش ایمنی بخشید و به کار عمومی او اعتبار و رسمیت داد و از او در مقابل انتقادها حمایت کرد. همچنین در این زمان، امپراتور باربا‌روس (Frederick Barbarossa) دوستی خود را نسبت به هیلدگارد ابراز کرد.
در خصوص شورای کلیسایی، هیلدگارد مکاشفه ای دریافت داشت مبنی بر اینکه قدّیس دیزیبود (Disibod) و انجمن مردان را ترک گوید و در گوشه ای عزلت گزیند. برخی از راهبه های او از جمله ریچاردز محبوب او از رفتن وی امتناع ورزیدند. بسیاری از راهبه ها از ترک محیط خود به مقصد بیابانی ویران خشمگین بودند. ولی این امر آرزوی هیلدگارد مبنی بر استقلال مالی و معنوی از راهبان مرد را تحقق می بخشید و او از این لحاظ بسیار راضی و مصر بود. او سختی کار و استهزای دیگران را بر خود هموار کرد تا به راهبان مرد بقبولاند که حرکت او به اراده خداست.
هیلدگارد صومعه اش را علی رغم مخالفت راهبان مرد به راپرت اسبرگ (Rupertsberg) نزدیک «بینگن» در «راین» انتقال داد. کلیسای رهبانی جدید او، که متعلّق به راپرت بود، رسماً در سال 1152 وقف آن ها شد.
او با تعلیم و وعظ در تثبیت نظم رهبانی تلاش کرد و برای اتحاد افراد جایزه و پاداش تعیین کرد و تعالیمش را موضوعات رهبانی کلاسیک، یعنی جنگ و ستیز معنوی، شناخت خیر و شر، نزاع روح و بدن، فراگیری و تحصیل فضایل و شایستگی مخصوص نجابت قرار داد. فعالیت او در این صومعه، همراه با تناظر و مکاتبه بسیار گسترده با جهان بیرونی بود. رشد شهرت هیلدگارد باعث هجوم سیل

آسای بسیاری از زائران و جویندگان معجزه و نیز راهبه های آینده به دروازه های «راپرت اسبرگ» شد.
در همین دهه بود که وی دو اثر علمی اش یعنی کتاب داروی ساده4را نوشت که خلاصه علوم طبیعی عصر او در قالب منطقی دائرة المعارفی است. نکته قابل توجه آنکه این اثر برخلاف آثار شهودی هیلدگارد ادعایی درباره الهام الهی ندارد و نه او و نه منشیان او هیچ تلاشی برای چاپ و نشر این دو کتاب نمی کردند. این امر بیانگر آن است که او تمایز دقیقی میان کار خدا و کار خود قایل بود. چه بسا وی آثار پزشکی اش را برای استفاده شخصی درست کرده باشد. او پزشکی را شبیه بسیاری از راهبان به صورت غیر رسمی به کار می گرفت. به قرینه نوشته ها، او از ابزارهای طبیعی و غیرطبیعی استفاده می کرد. تنها در آخرین نوشته هایش تلاش کرد دغدغه های علمی را با مأموریت الهیّاتی و غیب گویانه عجین کند.
هیلدگارد حول و حوش سال 1158 ذهن ناآرامش را جهت جدیدی داد و صومعه «راپرت اسبرگ» را تقویت کرد و با دو منشور از طریق اسقف جدید ماینز آنجا را تثبیت کرد و طی پنج سال، علی رغم بیماری اش، پنج سفر عظیم وعظی در مسیر رودخانه های طولانی آلمان به راه انداخت. وی در رودخانه «راین» و «ماین» راهبان زیادی را موعظه کرد و در کلیسای جامع «کولونگو»6 و «تریر» موعظه های مکاشفه ای انجام داد. این دوره همچنین با اثر شهودی وی به نام مزایای زندگی همراه بود.
در سال 1158ـ1162 «علی رغم مریضی اش، سفر وعظی اش را از «ماینز» تا «بامبرج» به پیش برد. در سال 1160 دومین سفر و در سال 1161ـ 1163 سومین سفر وعظی اش را انجام داد. در سال 1165 دومین جامعه و انجمن را در «اینگن» در عرض «راین» تشکیل داد. در سال 1170 کتاب زندگی قدیس دیزیبورد را نوشت. در سال 1170ـ 1171 آخرین سفر وعظی اش را برگزار کرد. در سال 1173ـ1174 کتاب کارهای خدا7 را تکمیل کرد و در سال 1179 وفات یافت. پختگی هیلدگارد در سن 81 سالگی بود.
وی بنیانگذار و نخستین رئیس صومعه زنان جامعه بندیکتین بنیگن است و در عین اینکه نخستین زن در عرصه سیاسی و پیش گویی است، امروزه نماینده اریستوکراسی بندیکتین آلمان در اوج دوره خوش بختی آن نیز هست.
انجمن هیلدگارد در «بینگن» بر خلاف انتظار، هرگز مرکزی اساسی برای فرهنگ معنوی زنانه نشد. شاید حضور خود هیلدگارد غلبه داشت. به هر حال، هرگز چیزی به نام «مکتب هیلدگارد» وجود نداشته است؛ همچنان که ـ مثلا ـ می گویند: مکتب قدّیس برنارد کلرویی (St. Bernard) یا قدّیس ویکتور (St. Victor) یا قدّیس اکهارت (StMister Eckhart).

آثار هیلدگارد
گرچه او تا 43 سالگی اقدام به نوشتن نکرد، نویسنده سه نمایش تراژدی بزرگ، چندین نامه به همه اقشار جامعه، زندگی دو مقدّس و نوشته هایی در مورد موسیقی است که شامل 70 سرود مذهبی می شود. گرچه دیگر زنان پیش از او نیز اقدام به نوشتن کرده بودند، اما آثارشان مسکوت مانده بود و برای هیلدگارد ناشناخته بود و حتی از معاصر بزرگ فرانسوی اش هلویز (Heloise) آگاهی نداشت.
وی علاوه بر بحث های عرفانی، در زمینه پزشکی و موسیقی نیز از آثاری برخوردار است. فروشندگان برخی از داروهای گیاهی بعضی از داروهای او را مجدّداً کشف کرده و شروع به آزمایش آن ها در معالجات جدید نموده اند. همچنین نوازندگان، سرودهای مذهبی و نمایش نامه های او را با تحسین زیاد اجرا کرده اند. خلاصه اینکه نوشته های او تلفیقی از الهیّات، تفسیر و معنویت کلاسیک بندیکتی به ما ارائه می دهد.
هیلدگارد در 43 سالگی شروع به نوشتن کرد و چیزهایی را که در شهودها دیده بود، فاش ساخت. وی در زمینه های گوناگون قلم زده که عبارتنداز: الهیّات، دیدگاه های اخلاقی و اجتماعی، پزشکی، موسیقی، عرفان، نمایش نامه نویسی و شعر. آثار معروف او عبارتند از:

1. شناخت راه های [خدا]
کلمه Scivia خلاصه شناخت راه های خداست. این کتاب نخستین ثمره تلاش پیش گویانه هیلدگارد است. وی این کتاب را زمانی نوشت که کاملا مشهور شده بود. او با این کتاب، در میان آثار هنری جدید جایگاه مهمی یافت. پس از اینکه او بر اولین تأمّل و درنگش درباره نوشتن غالب آمد، ده سال طول کشید که کتاب شناخت راه ها را با کمک منشی اش ولمر و حمایت اخلاقی راهبه مورد نظرش ریچاردز ون استد کامل کند.
این کتاب، که از سه بخش تشکیل شده، به ترتیب شامل 6 و 7 و 13 شهود است و به نظام خلقت و رستگاری و بازخرید و تقدیس و تطهیر می پردازد و اشاره ای هم به تثلیث می کند. کتاب شناخت راه ها با شهود دو فضیلت کاملا رهبانی یعنی «خوف از خدا» و «فقر روح» آغاز می شود. این کتاب شامل عظمت و اقتدار خدا، تثلیث، آفرینش، هبوط آدم، جریان بیوقفه درونی تاریخ رستگاری با تأکید خاص بر تجسّد، شعائر، فضایل و غایت جهان است. وی با این کتاب، در میان آثار هنری جایگاه مهمی یافت. این کتاب مستقیماً نتیجه فراخوان هیلدگارد است که راهبان و وابستگان به روحانیان و به ویژه الهیّان تنبل را مورد خطاب قرار می دهد. در این شهودها، آفرینش، رستگاری، تقدیس و تثلیث مورد اشاره قرار می گیرند.
در بخش نخست، به ارتباط بین عالم کبیر (جهان) و عالم صغیر (بدن) و چیزهای بالایی و پایینی توجه می دهد.
در بخش دوم، که تحت نفوذ شخصیت کلیساست، در مورد آیین و رسوم رستگاری مطالبی مانند تعمید، تأیید، تصدیق، کشیشی، توبه و عشای ربّانی ارائه می دهد.
بخش سوم کتاب ساختاری اخلاقی و تاریخی دارد. در این بخش، عمارت مجازی پیچیده ای، یعنی عمارت رستگاری، را ترسیم می کند

که تحت حمایت خدا و سرشار از فضایل است. توصیف هیلدگارد از دیوارها، ستون ها و برج های این عمارت نشان از دوران موفق تاریخ رستگاری از زمان خلقت تا داوری نهایی است، در حالی که مکاشفات او درباره فضایل مجسّم به صورت انسان به دنبال او می آیند تا الهیّاتی درباره حیات اخلاقی او ارائه کنند. این دو موضوع در شهود نهایی به هم می آمیزند.
این کتاب به عنوان یک متن شهودی منحصر به فرد است و به طور خلاصه جامع نظریه مسیحی است. شبیه ترین اثر به این کتاب، جامع الهیّاتِ هاگ (Hugh) است که یک دهه قبل از آن نگاشته شده. هاگ در این کتاب، شیوه استدلال مدرسی را به جای مکاشفات ملهم به کار می گیرد و تنها مدعی قدرت خداست. با اینکه این دو کتاب به لحاظ متن و شیوه به هم شبیه هستند، اما هیلدگارد بحث های فلسفی و امور خلقت و موضوعات کشیشی مانند لباس کشیش و عشای ربّانی برای مرده و تشریفات وقف کلیسا را حذف کرده و دامنه وسیعی برای فضایل باز کرده که هاگ حذف نموده است. اگر هیلدگارد یک الهیدان مرد بود بی شک، کتاب شناخت راه های خدا یکی از مهم ترین جوامع الهیّاتی قرون وسطا بود. برخلاف هاگ، الهام شهودی به اثر هیلدگارد وزن و شیوه ای دقیق داده است.
شناخت راه ها کتابی است با شهودها، مطالعه تفسیری، اعلام پیش گویی و جامع الهیّات. او به گونه ای آموزه مسیحی را تصویر می کند که خواننده را به جهان ماورای طبیعتِ تجربه شهودی می برد. سرودهای این کتاب کشمکش روح در برابر دشمن را نشان می دهد که با فضایل قدرت می یابد و در نهایت، به رستگاری می رسد. این تراژدی و نمایشنامه مذهبی تا یک قرن و نیم گوی سبقت را از دیگر آثار اخلاقی مشهور ربوده بود. بر خلاف سایر اخلاقیات، این کتاب عمدتاً بر موسیقی استوار است و در حالی که دیگر نوشته های اخلاقی به قصد خلق و خو سروده می شد، نمایشنامه لاتین هیلدگارد عمدتاً ساختاری رهبانی و اشراقی داشت.
بخش سمفونی نیایش، قطعه باشکوه و مجلّلی است که واقعاً یک شهود نیست، بلکه یک کنسرت است. سرودهای هیلدگارد در این بخش، واقعاً حیرت آور است و در واقع، خلاصه همه معانی است که قبلا ارائه کرده.
نسخه اصلی و مشهور راه های خدا در بمباران «دریزدن» ناپدید شد و تا سال 1945 پیدا نشد، اما در سال 1927 راهبه های «ابینگن» کپی آن را پیدا کردند و هفت سال زحمت کشیدند تا با نسخه خطی یکی کنند.

2. مزایا و امتیازات زندگی
این اثرِ کم شناخته شده ترکیب بدیعی از دست کم سه موضوع قرون وسطا به نام «گناه و فساد»، «مغفرت و توبه» و «دیدار جهان دیگر» است. این شاهدی مهم برای بسط نظریه برزخ است و نشانگر توافق مورد علاقه میان مفهوم قدیمی قرون وسطا درباره تقوا و گناه به عنوان وجودی ایستا و ساکن و پویایی روان شناسانه جدیدی است که ارائه شده بود.
در این کتاب، او به شش شهود ساده تر نسبت به کتاب راه های خدا پرداخته است. این شهودهاهمه به بررسی دگرگونی شخصیت بسیار عظیمی می پردازند که بر فراز جهان قرار دارد؛ کسی که در میان باد و ابر، تعامل متنوّع قدرت های نور و تاریکی را مشاهده می کند. هیلدگارد در این اثر، در مجموع 35 بدی و زشتی به همراه فضایل مقابل آن ها را بررسی می کند. خلاصه نیز در مورد توبه، اقرار و اعتراف، کارکردهای برزخ و جهنم، سرنوشت روح پس از مرگ و در پایان داوری روز حساب است.

3. کارهای خدا
یکی از آثار هنری ژرف و عمیق او کارهای خدا است. این اثر با شهودی از عشق الهی الهام شد و کیهان شناسی و دیدگاه های کامل او درباره تاریخ و فرجام شناسی را به پیش برد. وی با تأمّل احترام آمیز درباره کیهان و اجزایش، که همگی در عالم صغیر بدن انسان همانند دارند، به مرکز ابدی همچون تأمّل درباره تاریخ در مراحل نصب الهی اش می رسد. دقیقاً همان گونه که صورت انسانی در مرکز جهان حک می شود، در تمثیل معروف این متن نیز مسیح یا عشق مجسّم در مرکز زمان حک می شود. این کتاب شامل تلقّی های کاملا پخته و حساب شده هیلدگارد درباره کیهان شناسی، تاریخ رستگاری و فرجام شناسی با اشاره ای ویژه به موقعیت مساعد و مطلوب انسان در آفرینش است. این کتاب شامل سه بخش و ده شهود است. هیلدگارد علاوه بر شرح شهودها، تفسیری طولانی هم بر متون کتاب مقدّس سفر «پیدایش» و بخش های آغازین انجیل یوحنّا ارائه می دهد.

4. تاریخ طبیعی یا داروی ساده
کتاب تاریخ طبیعی مشهور به داروی ساده شامل نُه بخش است. بخش نخست، که طولانی ترین بخش است، به دویست گیاه می پردازد، در حالی که بخش های بعدی به عناصر، درختان، سنگ های قیمتی، ماهی ها، پرندگان، پستانداران، خزندگان و فلزات اختصاص دارد. او حدس می زند که هریک از این ها برای استفاده انسان یا به عنوان غذا و دارو به کار می آید. هیلدگارد برخلاف سه کتاب الهیّاتی، نوشته های علمی پزشکی را به صورت مکاشفه ای ارائه نکرده است، گرچه این امکان هست که نوعی مقدّمه شهودی داشته که به علت دست نویس بودن این ها، مفقود شده است. کتاب مزبور تفاوت ظریف انواع مخلوقات را در قالب منطقی و دائرة المعارفی بیان می دارد. چهار بخش این کتاب در مورد حیوانات، دو بخش درباره گیاهان، و سه بخش درباره جواهرات، فلزات و ویژگی های سمّی مخلوقات است.

5. امراض و داروها
این کتاب نیز پزشکی است، با توضیحاتی در مورد کیهان شناسی و جایگاه انسان در جهان. در این کتاب، مطالب متنوعی در مورد سنّت های مربوط به آدم و حوا و مشاهدات و اظهارنظرها درباره جنسیتو حتی آموزش طالع بینی آمده است.

6. سمفونی سازگاری تجلّی های آسمانی
این کتاب بیش از هفتاد آواز مذهبی و نیایش را دربر دارد که هیلدگارد برای عبادت دسته جمعی در صومعه های خود، به ویژه پس از حرکت به «راپرت اسبرگ»، نوشت.

7. زندگی قدّیسان
این نمونه از نوشته های داستانی حاکی از جنبه دیگر روش هیلدگارد است. وی در سال 1150 زندگی قدّیس راپرت را به منظور تجدید بنیان صومعه «راپرت اسبرگ» نوشت. بیست سال بعد به تقاضای هلنگر راهب، او زندگی قدّیس دیزیبود را در خلال نگارش کتاب کارهای خدا نوشت.

8. مطابقت
قریب 400 نامه به هیلدگارد نسبت می دهند. این نامه ها نشان دهنده جنبه های متفاوت نویسنده است. در بیشتر این نامه ها، او نقش سخنگوی خدا را دارد که نگرانی هایی درباره ناکامی رهبران برجسته کلیسا و حاکمان سکولار مطرح می کند و مستقیم تر به نصیحت و سفارش درباره چگونگی برخورد با مشکلات معنوی و رهبانی آن ها در حیات مذهبی و طبقه عامّه ممتاز می پردازد. کمیّت نامه ها از چند صفحه تا چند سطر در نوسان است. گاهی نامه به صورت موعظه و اغلب به صورت شهودی است.

روش هیلدگارد
پارسایی و پرهیزگاری هیلدگارد بعضاً فردی و فردگرایانه و بیشتر اجتماعی است. وی برخلاف مورّخان معاصر، نیمه قرن 12 را به عنوان زمان شور و اشتیاق معنوی قرار نداد، بلکه آن را به مثابه دوره زن صفتی و سستی در نظر گرفت که در آن روحانیان ملول و بی شوق هستند و تنبلی می کنند و اطلاعات مردم مسیحی ناقص است. بنابراین، مأموریت او این بود که با جذبه غیب گویی اش، کشیش ها را وادارد که با جذبه کشیشی وعظ کنند، کتاب مقدّس را تفسیر نمایند و عدالت خدا را آشکار سازند.
هیلدگارد همیشه با یک وصف ساده و معمولا مختصر از آنچه دیده است، شروع می کند. او نخست شهودش را توصیف می کند و سپس ندای آسمانی را به شیوه تفسیر قرون وسطایی کتب، مجدداً توضیح داده، تفسیر می کند. هر سه کتاب عرفانی اش با جملاتی همچون این جمله شروع می شود: «من ندای آسمان را شنیدم که با من سخن می گفت...». از این نظر، متن را خود متن تفسیر می کند؛ همچون شیوه مفسّر راهب سنّتی که متن را کتاب مقدّس تفسیر می کند.
وی نخست پدیده های دیداری را به طور تمثیلی تفسیر می کند، سپس تبیین دیدگاه های کم و بیش استادانه در پی آن می آید که شامل دیدگاه های اخلاقی و نظری ای است که شهود مطرح کرده. نظم و چینش شهودها به گونه ای است که چندین چشم انداز از نظام نظریه مسیحی ارائه می دهد. وی پزشکی را به صورت غیر رسمی به کار می گرفت و آثار پزشکی را چه بسا برای استفاده شخصی درست کرده بود. تنها در آخرین نوشته ها، او تلاش کرد دغدغه های علمی را با مأموریت الهیّاتی و غیب گونه عجین کند.
با اینکه رئیس صومعه باید دارای وفاداری و طرف داری عمیق نسبت به دوستانش باشد، وی استعداد سرشاری در دشمن سازی داشت و وجهه خالص اراده اش ترکیبی بود از عطایای عقلانی و معنوی و جرئت و رشادتی که در طول دهه ها ستیز سخت شده بود. نقاب پیشگویی که او به کار می گرفت، در داخل و بیرون از او مخالفی سرسخت ساخت که به آسانی مغلوب نشد. این ها در مجموع، او را یک مخالف سرسخت ساخته بود. او حتی حامیانش را مورد سرزنش قرار می داد؛ از جمله امپراتور فردریک باربورسا (FrederickBarbarossa)، که با خشم، نقش او را در تفرقه پاپی آلمان مورد سرزنش قرار می دهد. موضع قاطعانه و مصرّانه ارتدکسی اش نیز با بحثی که علیه کاترز (Cathars) در سال 1163 به تقاضای کشیشان «ماینز» نوشت، به اثبات رسید. درگیری های او در سال های آخر عمرش نشان می دهد که هیلدگارد ریسک های قابل توجهی برای اصول خود کرده است.
اندکی پیش از مرگش، او در صحن کلیسا تکفیر شد. قضیه از این قرار بود که شاهزاده ای مرده و دفن شده بود و اسقف های اعظم کلیسا می گفتند: باید نبش قبر شود، ولی هیلدگارد با این عمل به مخالفت پرداخت و گفت: مرده در موقعیت فیض و لطف مرده است. به مدت شش ماه او و راهبه هایش از عشای ربّانی و آیین مقدّس و مراسم نماز کلیسا محروم شدند و او همچنان مبارزه کرد تا این منع چند ماه پیش از مرگش برداشته شد.
حالت او همچون شخصی ساده و بی سواد، موجب فریب نمی شد؛ چرا که در کنار تقویت شخصیت پیش گویانه اش، انتقادی ضمنی از کشیشانِ باسوادِ اهمال کار داشت.
گرچه هیلدگارد خود منزوی رشد کرد، اما به طور خاص، موافق حیات زاهدانه و گوشه گیرانه نبود. او همچون یک بندیکت رفتار می کرد و از ریاضت اجتناب میورزید و گزارش نشده است که مدتی طولانی و ساعت ها وقت را در مناجات و دعای خصوصی گذرانده باشد. پاسخ او به کسانی که گوشه انزوا را بر مسئولیت ها ترجیح می دادند این بود که این وسوسه استقامت و پایداری است، نه استقامت.
وعظ شهودی او را باید در سیاق مناسب خود فهمید. همان گونه که او اصلاح طلب تندرو نبود، معتقد به سلطنت هزار ساله مسیح نیز نبود. او منتظر آمدن قریب الوقوع دوباره روح القدس و سال های طلایی نبود، بلکه پیام شهودی او تنگاتنگ وابسته به پیامبران عهد عتیق بود. او همچون پیامبران معتقد بود که داوری خدا ضرورتاً برای گناه انسان ها، به ویژه گناه حاکمان، خواهد بود. اگر حاکمان کلیسا

از حرص و طمع و فحشا و ستم و قصور و اهمال خود تبرّی نجویند، تنبیه خواهند شد. مرتکبان و مباشران این انتقام شاه زادگان و مردم خواهند بود، اما نه بدین خاطر که وی معتقد بود شاه زادگان بر کشیش ها برتری دارند، یا عوام خود حق دارند کشیشان را برگزینند، بلکه بدین خاطر که او می دید قدرت سکولار همچون تازیانه و غضب خدا درصدد تأدیب و کیفر مردم بی دین است.

بعد دیگر وعظ شهودی هیلدگارد این بود که او شبیه همه پیش گویان، عمیقاً به تاریخ وابسته بود و در دو کتابش، مسیر تاریخ رستگاری را از آغاز تا پایان، از آفرینش تا داوری بررسی می کند. وی در آغاز کتاب شناخت راه ها، جایی که تشعشع نور الهی را توصیف می کند، مراقب است سال دقیق آن و نیز اسامی همه مافوق هایش یعنی امپراتور و اسقف اعظم «ماینز» و راهب بزرگ قدّیس دیزیبود را بیان دارد. این احتیاط و وسواس در بیان تاریخ، به دنبال قراردادی است که توسط پیش گویان عبرانی تثبیت شده است. هیلدگارد زیرکانه از تاریخ و لحظه تاریخی خود آگاه است. این درخشندگی با فرمانی مبنی بر اینکه «و بنویس» برای او آمد.

یکی از شیوه های او این بود که نسبت به ارتدکس تعصّب داشت. از این رو، از تغییرات بسیاری که افراد ایجاد می کردند به شدت ناراحت می شد. هیلدگارد با این عمل، به کلیسای مادر شخصیت بخشید؛ برای آن جعل هویّت کرد و خود را سخنگوی خالص آن نشان داد. در حقیقت، ابتکار هیلدگارد در بسیاری از زمینه ها این واقعیت را مبهم نمی کند که او در واقع، نوعی سبک رهبانی قدیمی ارائه می کرد.

آموزه های معنوی و عرفانی

هیلدگارد از شخصیت های برجسته و از شیدایی ترین چهره های معنوی وعرفانی قرن 12 آلمان است. وی دارای جذبه مکاشفه ای منحصر به فرد و گریزان از دیگران است و در سنّت عهد قدیم یک پیشگو به شمار می رود. نکته قابل توجه این است که او در عین افتخار تعلّق به جامعه نخبگان معنوی و اجتماعی، در مقابل خدا خاضع و فروتن است و از بی باکی و جسارت مأموریت و شهرت گوش خراش کراماتش و بی اعتمادی گردش روزگار و دگرگونی ها و تحوّلات، بیمناک است.

هیلدگارد تا هفتاد سالگی زندگی درونی خود را فاش نساخت، حتی پس این هم به تقاضای دوستان و طرفداران سیره نویس، اقدام به این کار کرد. اگر بخواهیم با اصطلاحات بیرونی صرف بسنجیم، یافته های او با تناوب بوده است.

گرچه هیلدگارد را اغلب «عارف» می نامند، اما دقیق تر این است که او یک پیشگو8 و بصیر و خیال اندیش بود. تعریف های کلاسیک از عرفان بر اتحاد روح با خدا تأکید میورزد و همه نظام ها و رشته های عرفانی و متفکرانه برای تسهیل این اتحاد است؛ اما هیلدگارد علی رغم اینکه احساسی قوی از حضور خدا دارد، از این شیوه پی روی نمی کند. در متون نادری که خود را به عنوان شریک گفتوگو با خدا معرفی می کند، عروس مفتونی نیست که آرزوی اتحاد الهی داشته باشد؛ همچون قدّیس برنارد کلرویی (St Bernard ofClairvaux)، بلکه فانی نالایق شرمساری است که جسم اندر جسم و چرک اندر چرک است و از دریافت مأموریت بزرگش لرزان. به نظر او، تنها شخص متواضع مالک شهود است.

علی رغم چشم گیر نبودن زندگی بیرونی او تا هنگام سرودن شناخت راه های خدا، زندگی درونی او پیوسته رازآلود بود. وی از دوران کودکی، میل طبیعی به کشف و شهود داشت و می توانست چیزهایی را ببیند که افراد پیرامونش نمی دیدند. او آینده را پیش بینی می کرد و بخش بصری او پیوسته دارای درخششی قوی بود که وی بعداً آن را انعکاس «نور حیات» نامید. در این نور، او شخصیت های گوناگون را دریافت می داشت؛ از صور انسانی گرفته تا انواع عجیب و غریب پرنقش و نگار و پیچیده که قادر بود به کمک ندایی از آسمان، آن ها را تفسیر کند. توصیف او از این تجربه (تماس با روشنایی) بیانگر رویارویی مستقیم او با حضور خداست. وی مکاشفاتی را چهل سال پیش از دریافت پیش گویی و یادگیری تفسیر آن ها به عنوان «هدیه خدا»، تجربه کرده بود که این به طور قوی، بیانگر پایه ای روان شناختی در اوست. او در این مکاشفات، فقط به جاتا و استادش ولمر و بعدها منشیودوست نزدیکش اعتماد داشت.

چارلز سینگر (Charles Singer) و پس از او اولیورسیک (OliverSacks) خاطرنشان کرده اند که رئیس صومعه زنان از پیدایش لکه یا نقطه سیاه در میدان دید خود رنجور می شد؛ مانند سردرد میگرن. اما این بیماری مانع حیات فعّال و شگفت آور او نبود. علاوه بر این، نگرانی همیشگی او این بود که وقتی مکاشفه اش را دریافت دارد که ذهن و جسمش ضعیف نباشد و کارکرد حواس طبیعی سالم باشد؛ به گونه ای که مانع هر تصرفی شود.

او یکی از شهودهایش را این گونه ترسیم می کند: «روح من در این شهود، آن گونه که خدا سیر دهنده آن بود، به طاق آسمان صعود کرد و به جانب آسمانی دیگر غیر از این آسمان رفت و خود را در میان مردمانی متفاوت از این مردم گسترد؛ گرچه آن ها خیلی از من دور بودند، اما من آن ها را می دیدم. من با گوش های بیرونم آن ها را نمی شنیدم و با فکر قلبم و یا حواس پنج گانه ام آن ها را دریافت نمی کردم، بلکه تنها روح من بود که درک می کرد. من هرگز گرفتار جذبه شهودها نمی شوم، بلکه آن ها را هوشیارانه شب و روز درک می کنم. از این رو، نوری که می بینم مخصوص نیست، بلکه درخشان تر از ابر در برابر خورشید است. من هیچ اندازه و وزن و وسعتی برای آن نمی توانم ذکرکنم و آن را انعکاس نور الهی می دانم و همان گونه که ماه و خورشید و ستارگان در آب منعکس می شوند، همین طور نوشته ها، فضایل و اعمال انسانی برای من نقش می بندد و در روحم پرتو افکن می شود. هر چه را من در این شهودها دیده یا آموخته ام، مدت هاست که در حافظه من است، تا جایی که وقتی آن را ببینم و بشنوم به یاد می آورم و یکجا همه را می دانم؛ گویی در یک لحظه آموخته ام. کلمات در این شهود، شبیه کلمات انسانی نیست، بلکه شبیه شعله ای درخشان یا ابری شناور در آسمان صاف است. به علاوه، من صورت این نور را بیشتر از خیره شدن به خورشید درک نمی کنم. گاهی اوقات در این نور، نور دیگری می بینم که آن را "نور الهی" می نامم؛ نوری که زمان و چگونگی آن را نمی توانم توصیف کنم، ولی وقتی آن را می بینم، غم و دل تنگی از من رخت بر می بندد، به گونه ای که بعد از آن، احساس دختری تازه دارم تا زنی پیر.»

این شبیه تجربه ای نیست که آموختنی یا یاددادنی باشد. شاید این نظریه روشنگری و تلألؤ آگوستین (Augustine) یا صور گوناگون عرفان نوری نوافلاطونی را به یاد آورد که چه بسا برای هیلدگارد شناخته شده بود. اما شاید هیلدگارد با این سنت اخیر آشنا نبود. به همین دلیل، او اشاره ای به ترویج یا انتشار شیوه دیدن مخصوص به خود نمی کند و درباره تجربه شهودی اش بحثی نمی نماید.
همه شهودهای الهیّاتی هیلدگارد درباره خالق و جهان مجسّم در گردش است؛ دقیقاً همان گونه که صورت انسانی در مرکز جهان حک می شود، مسیح یا عشق مجسّم نیز در مرکز عالم حک می شود.
ویژگی مخصوصاً پیش گویانه معنویت هیلدگارد بیانگر این امر است که او هیچ دغدغه ای در ذهن خود ندارد و علی رغم تجربه های درونی غیرمتعارفش، تنها تا آنجا شهودهایش را ثبت کرده است که باید به خاطر صحّه نهادن بر آثارش منکشف سازد. از این رو، تنها در آغاز و پایان هر کتابی، خاستگاهش در شهودها را توصیف می کند، به جای اینکه بر باقی مانده تأکید ورزد.
چند دهه به طول انجامید تا او خود و قدرت موقعیت راهبی را بشناسد و قادر شود شهود را به عنوان رسانای الهام و انکشاف الهی درک کند. بنابراین، عرفان او در تقابل با عرفان بعدی هاست که عمداً کشف و شهود و دیگر تجربه های نادر فوق طبیعی را ترویج می کنند. با وجود این، شهود او مهر بر قدرت پیش گویی او می زند که مدعی آن است. بدون این مکاشفات، او نه پیامی دارد و نه مخاطبی.
از سوی دیگر، بیماری او پیوسته او را از ضعف انسانی اش آگاه می ساخت و یکی از موضوعات اساسی عرفان او را مبنی بر اینکه قدرت الهی در ضعف و ناتوانی کامل می شود، نمایان می نمود.
او، هم بر عدم تن درستی و فقدان تحصیلاتش تأکید میورزد و هم بر ناتوانی پیش گویان و آینده بینان، که این انکارها، هم بیانگر تواضعی ساده است و هم به قصد ترغیب خوانندگان بر این نکته که او مطابق استانداردهای جهانی، حکیم و نویسنده نیست و نادانی و ضعف او تنها از جانب خدا پذیرفته شده است.
خودآگاهی پیش گویانه او در تمام نوشته هایش، جز آثار علمی، فراگیر است؛ چرا که او خود را به عنوان صدای دیگر و نه سخنگو معرفی می کند و به نظر می رسد اغلب به طرز نگران کننده ای از عنصر انسانی در نوشته هایش آگاه نیست. او مدعی است که الهام الهی شفاهی مستقیم در تمام آثار هنری اش وجود دارد و برای کسی که جرئت و جسارت افزودن یا کاستن کلمه ای را به خرج دهد، انتقام سخت الهی را احتمال می دهد.
معنویت هیلدگارد جدای از قوای پیش گویانه او، از طریق نقش های کلیسایی همچون رئیس صومعه، اصلاح طلب گریگوری و واعظ شهودی به خوبی فهمیده می شود، که نشان از معنویت آمیخته به اجتماع او دارد.
از هنرهای هیلدگارد، این است که او مکاشفه را با نظریه، دین را با علم، شادی روحانی را با خشم و زمختی پیش گویی و امتداد نظم اجتماعی را با پی جویی عدالت اجتماعی درآمیخت تا در ادامه، به نحوی به چالش و الهام بخشی منجر شود.
هیلدگارد همچون بندیکت ها فضایل بنیادین را خوف از خدا، فقر روح، تواضع، انقیاد، بصیرت و حزم می دانست. او در اداره اجتماع خود و در توصیه به پیروان برترش، حامی راه میانه بین سستی و تندروی و عطا و امساک بیش از حد بود. تعالیم او در موضوعات رهبانی عبارت بود از: جنگ و ستیز معنوی، شناخت خیر و شر، نزاع روح و بدن، فراگیری و تحصیل فضایل و شایستگی مخصوص نجابت.
به نظر هیلدگارد، دو فضیلت، که با شکوه و جلال خدا پرتوافکنی می کند، «ترس از خدا» و «فقر روح» است. این دو صفت ناشی از تصویر منزلت خدا در ذهن است؛ یکی بیانگر آغاز حکمت و دیگری نخستین سعادت. دو فضیلت نیز، که بیانگر هدایای ابدی و مادی خدا هستند، عبارتند از: «بصیرت» که با عدالت مادی مرتبط است و «رستگاری روح ها و جان ها».

آموزه های الهیّاتی هیلدگارد

تفسیر هیلدگارد از داستان پیدایش (سفر تکوین) عمدتاً حوّا را تبرئه می کند و عیب اصلی را بر عهده شیطان می نهد که این نشانگر زن گریزانه نبودن کتاب است. سخن و پیام هیلدگارد درباره ازدواج اولین زوج انسانی با مسیر اصلی آموزه کاتولیکی منطبق است. به نظر او، ازدواج خوب است، ولی بکارت بهتر است. طلاق، زنای محصنهوفحشا بدهستند. قرابت نسبیوصلبی مانع ازدواج است. سازندگی فرایندی الهی است، اما با گناه نخستین فاسدمی شود. در خصوص مردوزن، هیلدگارد برتری را به مرد می دهد، در عین اینکه بر تقابل دو طرفه تأکید میورزد. پولس می گوید: زن برای مرد آفریده شده است، ولی هیلدگارد می گوید: زن برای مرد و مرد برای زن آفریده شده است.
به نظر او، گرچه آدم و حوا از بهشت اخراج شدند، ولی عیسی مسیحِ بی گناه با ابزارهای عفّت و فروتنی و دستگیری و خیرات آن ها را نجات بخشید. نافرمانی انسان موجب روآوردن همه خلایق به سرکشی و یاغیگری شد.
مهم ترین موضوعی که هیلدگارد درباره عوام مورد توجه قرار می دهد، «ازدواج» است. وی نگرش مثبتی به ازدواج و زاد و ولد دارد. غالب اندیشه اش درباره ازدواج برگرفته از داستان «خلقت» در کتاب مقدّس است. به نظر او، همسر باید فرمانبردار و در خدمت شوهر باشد.
سه موضوعی که دغدغه هیلدگارد و موردنزاع اصلاح طلبان قرن یازدهم بود عبارتند از: عزوبت روحانیان، خرید و فروش مناصب روحانی و امور مذهبی، و چاپلوسی و تملّق کشیشان و اسقف های اعظم نسبت به حکومت و قدرت سکولار.
هیلدگارد خواستار تغییری اساسی در ساختارهای اجتماعی یا کلیسایی نبود، بلکه مطلوب او سلطنت مسیحایی بود که در آن قدرت سکولار تابع اهل معنویت باشد و به عدالت حکم کند و مردم و توده ها انقیاد بی درنگ داشته باشند.
نمازومناجات در نظر هیلدگارد، عمدتاً به معنای درخواست و تمجید و ستایش مذهبی بود، در حالی که عشق خدا به معنای احترام،

تکریم، وفاداری و اطاعت از فرامین اوست.
به نظر او، عناصر آسمانی خادمان خدایند و از خود، قدرت خیر و شری ندارند و طالع بینان و ستاره شناسان مجرم و مغرورند و سر تعظیم به اغواهای شیطان فرود می آورند.
هیلدگارد در جایی، روح مهاجر تنهایی را ترسیم می کند که در خیمه موقّت بدن و در تأسف و سوگواری سرگردان است؛ زیرا مادرش ـ یعنی کلیسا و معبد آسمانی ـ را گم کرده است. در اینجا، اثرش رنگ افلاطونی می گیرد؛ چرا که روح از اینکه تحت ستم بدن سنگین و گنه کار قرار می گیرد، متأثر است. البته در ادامه، ترسیم می کند که به خیمه آسمانی صعود می کند؛ جایی که دست شیطان به او نمی رسد. از نگاه او، روح و بدن تشریک مساعی می کنند. بدن بذاته شر نیست، بلکه از طریق وسوسه های شیطان سرچشمه تداوم فاجعه برای روح می شود.
به نظر هیلدگارد، در معرض امتحان قرار گرفتن انسان به وسیله منع شدن از درخت ممنوعه، در واقع به جای اینکه وسوسه شیطان باشد، معرفت خیر و شر است که هدیه ای است از جانب خدا به بشر.
هیلدگارد به تبع آموزه کشیشی، نماد بکارت و دست نخوردگی کلیسا را برای تأکید بر ایمان خالص کلیسا به کار می گیرد و اینکه کلیسا در مواجهه با کفر و الحاد و تفرقه، مصون مانده است. اما همان گونه که شیطان حوّا را گمراه کرد، پسر تباهی و نیستی (دجّال) نیز در تلاش است تا کلیسای بکر را فاسد و منحرف سازد، اما عروس مسیح علی رغم زخمی شدن و آسیب دیدن توسط تزویرهای دجّال، پیروز می شود. پس از این زجز بادوام و شهادت، این عروس از طریق داماد آسمانی حمایت می شود و در نهایت، با ازدواج با او یکی می شود.
هیلدگارد تصویر عیسی بر صلیب را بیانگر عروسی عیسی و کلیسا می داند؛ یعنی همان گونه که عیسی به صلیب آویخته می شود، عروس از پیش تعیین شده ـ یعنی کلیسا ـ از آسمان فرود می آید و با او یکی می شود.
هیلدگارد تفسیری درباره عشای ربّانی ارائه می دهد که به ویژه بر وقف هدایا متمرکز است. گرچه او کلمه «تبدیل نان و شراب به گوشت و خون» را به کار نمی گیرد، ولی تعلیم او اساساً با نظریه ای که بعداً فرث لاترن (Fourth Lateran) ارائه کرد، همسان است؛ همان که بعدها آکویناس آن را بسط داد.
هیلدگارد می گوید: آیین و مراسم دینی در عین اینکه برای رستگاری ضروری است، کافی نیست و آن ها را باید با توبه و اعمال نیک همراه ساخت.
گرچه دیدگاه هیلدگارد درباره عابدان و زاهدان و تأکیدش بر نیّت راهب، نشان از روح اصلاح طلبی قرن دوازدهم دارد، اما او نقدی قوی هم به طریقه های جدید دارد.
در جایی نیز هیلدگارد درباره گناه نابخشودنی «کفر» به روح القدس سخن می گوید و آن را یأس از رحمت خدا در شکل اصرار بر گناه و خودکشی تعبیر می کند.
هیلدگارد در بخش کشیشی، خرید و فروش مناصب روحانی و پلورالیسم را محکوم می کند. او همان نقد سنّتی را به کشیشی مطرح می کند که کشیش باید مرد و بالغ و در بدن، سالم باشد. کشیش ها نباید همسر داشته باشند.
به نظر او، حمله شیطان به اهل معنویت همچون کشیش و راهب، به یک شیوه و به مردم دنیاطلب و از دین بریده به شیوه دیگر است، و انسان چند رنگ و زشت یا آدم خشن نماد بسیاری از تباهی ها و وسوسه هاست که با آن شیطان به تنهایی به مردم هجوم می آورد.
به نظر او، انسان ها برخلاف فرشتگان با ماهیت زمینی شر ساخته شده اند تا از غرور و عاقبت به شر شدن مصون بمانند. این در واقع، پاسخ به این اشکال خداپرستان است که جسم و بدن را تحقیر می کنند و می گویند: چرا خدای خوب چنین شکل قابل اشتباه و خطایی را آفرید. با این حال، پسر خدا همین بدن را از تحقیر فرشتگان مصون داشت.
در ترکیب ساختمان رستگاری، به نظر او باید معرفت اخلاقی را با عمل نیک همراه کرد. نیز فضیلت اخلاقی تلفیقی از فیض (از بالا) و تلاش اخلاقی (از پایین) است. این سه فضیلتِ در اوج، بیانگر تجلّی حیات زاهدانه است: عشق الهی و آسمانی، نظم، و شکسته نفسی و فروتنی. فضایل دیگری که هیلدگارد برمی شمرد، عبارتند از: دستگیری و احسان، ترس از خدا و اطاعت، ایمان، امید، عفّت، ثبات قدم، آرزوی آسمانی، عذاب وجدان، و سازگاری. او «فروتنی» را ملکه فضایل می داند. از نگاه او، کفّ نفس و خویشتن داری حقیقی هدیه خداست و پرهیبت ترین فضیلت، راز رحمت خدا و داوری اوست در اینکه گنه کاران را با تازیانه بلا و بیچارگی و بیماری تأدیب می کند و بسا بدن را به گونه ای بیمار می سازد که قادر به گناه نباشد.
مرحله گناه و توبه از نظر هیلدگارد به این صورت است که روح انسان وقتی از فضایل می خواهد که از روح او خداحافظی کنند و بروند، از خوش نامی عدم گناه به بی صبری می لغزد. فضایل به او پاسخ می دهند که باید برای حفظ آن ها نبرد کند. در اینجا، شیطان مداخله می کند و به راحتی روح را به گناه راه می نماید. در اینجا، هیلدگارد مشاجره ای شفاهی میان فضایل و شیطان برای پرکردن وقت و توبه روح ترسیم می کند. در پایان، فضایل توبه کننده گریان را می بینند و با ملکه تواضع و فتح آسمانی، او را راهنمایی می کنند و بر شیطان غلبه کرده، او را اسیر می سازند.
از دیدگاه او، خدا هیچ گناه بدون توبه ای را بی مجازات نمی گذارد. البته خدا عادل است؛ چون راه تمییز خیر و شر را برای بشر باز نهاده است. بی اطلاعی از شریعت نیز عذر نیست. برخی از گناهان همچون هتک حرمت کلیسا و دزدی از آن و خرید و فروش مناصب روحانی و خودداری از پرداخت عشر، موضوع انتقام خدا هستند؛ چون این ها هتک حرمت خانه خدا هستند.
به نظر او، در تقابل فرشتگان و انسان، انسان برتر است و سرباز شجاع خداست؛ زیرا علیه ماهیت خود قیام می کند و بر خود پیروز

می شود و بدن را تنبیه می کند.
به نظر هیلدگارد، نسل انسان به دو طبقه مادی و معنوی تقسیم می شود و در هر طبقه، افراد سطح بالا و با اصالت و سطح پایین وجود دارد و بی شک، این تمایز مطابق مشیّت خداست و این گونه بوده و هست و خواهد بود. این امر به دو علت ایدئولوژیکی است: جلوگیری از هرج و مرج؛ چون بدون حاکمان مردم یکدیگر را هلاک می کنند و دیگر اینکه نمونه ای از قدرت زمینی خداست و اینکه چگونه انسان ها باید به او عشق بورزند و از او بترسند.
به نظر او، آسمان تنها جای مقدّسان نیست، بلکه جای تائبان گنه کار نیز هست. به نظر او، فیض خدا حتی گنه کار مصر را نیز شامل می شود، اما قوی نیست. آنچه همیشه آزادی در انتخاب یا رستگاری انسان را تضمین می کند، اراده اوست. برای گنه کار، ابتدا فیض باعث شناخت خود می شود و سپس توبه و در نهایت، امید برای او راهگشاست.
او می گوید: مؤمنان به گروه هایی تقسیم می شوند: برخی جامه تعمیدی خود را گرامی می دارند، برخی احساس اجبار و تحمیل می کنند و با اکراه این لباس را نگه می دارند، برخی این جامه را به دور می افکنند و از کلیسا به دنیا برمی گردند و بدتر از همه، خریدوفروش کنندگان مناصب مذهبی هستند. هیلدگارد می گوید: پول پدر معنوی آن هاست؛ چون در این معامله، پول اسقف آن هاست.
به نظر هیلدگارد، عدالت، بردباری و اعتدال و میانه روی صدر فضایل کاردینال و اسقف و کشیش است. او ظاهراً عهد و پیمان های رهبانی را همچون رسم و آیین می داند؛ چرا که مدت زیادی است که دوام دارند.
نظر او درباره غایت و پایان، مستلزم موفقیت مخوف اشرار و شیاطینی است که باید پیش از داوری نهایی بیایند و بروند، اما متن او در مورد ادوار گذشته نه بهبود و اصلاحی را نشان می داد و نه زوال و بدتر شدن موقعیت جهان را. در مقابل، تاریخ به عنوان امری پیاپی دیده می شود؛ ادوار عدالت و بی عدالتی که هر یک با اصلاحات و دگردیسی های خود تا آمدن دجّال رد وبدل می شود. دیدگاه هیلدگارد درباره داوری نهایی و قیامت این است که در زمانی نامعلوم پس از هبوط دجّال، داوری نهایی با وحشت هایش می آید و تاریخ به پایان خواهد رسید، گرچه نمی گوید چه زمانی دجّال می آید. در آن وقت، به غیرمؤمنان حتی اجازه نمی دهند برای محاکمه بایستند؛ زیرا پیش تر دوزخی و ملعون شده اند. از سوی دیگر، مقدّسان خوشی و سعادت و جاه و جلال را از مسیح، که با اقتدار سوار بر ابرهای آسمانی می آید، دریافت می کنند. پسر انسان بر مسند داوری می نشیند و همه خلایق از ترس به لرزه می افتند.

جایگاه هیلدگارد در سنّت
در عین اینکه جایگاه هیلدگارد در وسط فرهنگ قرن دوازدهم است، همیشه این مشکل برای پژوهندگان آثار هیلدگارد بوده است که «منابع و تأثیرات» او چه بوده است. یک دلیل که معمولا مورد تأکید واقع می شود این است که شخصیت پیشگوی هیلدگارد ایجاب می کرد که او خود را همچون زنی ناچیز و بی سواد و ساده نشان دهد و ادعای او مبنی بر الهام شهودی مستقیم فقط از توانایی های انسانی او ناشی شود. از این رو، گرچه بدون شک در میان نویسندگان الهیّاتی و معنوی خوب شعر می گفت، هرگز منابعش را به شیوه رایج و مرسوم ذکر نمی کرد. علاوه بر این، روش ادبیاتی متمایزش تشخیص نقل قول ها را جز در متون مقدّسی که تفسیر کرده است، مشکل می کرد.
تلاش برای شناخت او و در میان نویسندگان کلاسیک، از جمله نویسندگان علمی، عمدتاً حدسی است. متأسفانه ما هیچ فهرست کتابخانه ای در مورد «راپرت اسبرگ» یا صومعه «قدیس دیزیبود» نداریم، حتی اگر هم بود یک فهرست دست نوشت نمی توانست گزارشی از سنّت شفاهی ارائه کند.
جایگاه هیلدگارد در سنّت معنویت زنان، موضوعی پیچیده است. او هیچ تأثیر آگاهانه و ناآگاهانه ای از زنان نویسنده مقدّم خود نیافته است و خود هیچ شباهتی میان سنّت خود و آنان نمی بیند. هیلدگارد در مقایسه با زنان نویسنده بعدی، از نقش و الگوی متمایز و چشمگیری برخوردار است.
در میان معاصرانش او بیشتر به هونوریاس (Honorius) نزدیک است؛ نویسنده ای پرتلاش و پربار که ظاهراً بخش دوم عمرش را در «برگن اسبرگ» گذرانده است و نیز راپرت دتز (Rupert of Deuts) بندیکتی که آثار زیادی در الهیّات و تفسیر دارد.
انسان گرایان مسیحی عصر نوزایی دغدغه جدیدی برای هیلدگارد مطرح می کنند. آندریاس اوسیندر (OsinderAndreas) مدعی است که هیلدگارد یک پروتستان است؛ زیرا او علیه روحانیان مسامحه کار پیش بینی کرده بود که در زمان مقتضی و مقرّر، سرنگون خواهند شد.

پی نوشت ها
1ـ این مقاله اقتباسی است از کتاب ذیل و برخی پایگاه های مربوط به این عارف و برخی از کتب او که در متن ذکر شده است.
Barbara J. Newman, Hildegard of Bingen (1990, Introduction).
2. scivias.
3. Volmar.
4. Simple Medicin.
5. Composite Medicine or Causes and Cures.
6. Cologne.

.Book of Divine Works .7
.Prophet .8